



Religion; the Binary of Belief and Practice: A Reading of the Late Wittgenstein's Religious Life

Dr. Valiyollah Nasiri (corresponding author)

Assistant Professor, Department of Religions and Comparative Mysticism, Shahrekord University

Email: nasiri@sku.ac.ir

Masoomeh Taheri Sudejani

Graduated from and teaching at Tehran University

Abstract

Wittgenstein's narrative of religion, faith, and its relation to practice has led to one of the important approaches in the contemporary philosophy of religion, influencing many researches in the humanities and social sciences; Thus, Wittgenstein's view in this regard deserves more careful consideration, reassessment, and preparation for application in society. The present research method is descriptive and a kind of content analysis. This article describes and analyzes the truth and nature of faith and its relation to practice based on Wittgenstein's later works, including *Philosophical Investigations*, *Culture and Value*, and *Lectures on Religious Belief*. It is inferred from Wittgenstein's scattered works and lectures on religion that he was concerned both in thought and in practice with the relationship between faith and action, albeit in his own way. The use theory of meaning, which is the basis of his later thought, has been brought up for this purpose. Using his own terms "use theory of meaning" and the metaphor of "language games" and "the form of life", Wittgenstein explains that religion is an interconnected system composed of faith and practice, and that the two are concomitant and cannot be separated.

Keywords: Wittgenstein, faith, practice, religion, language game.



HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	ص 120 - 97	شماره 1 - شماره پیاپی 108 - بهار و تابستان 1401، ص 97 - 120
شاپا الکترونیکی 2538-4171		شاپا چاپی 2008-9112
تاریخ پذیرش: 1401/07/02	تاریخ بازنگری: 1401/02/01	تاریخ دریافت: 1400/12/16
DOI: 10.22067/epk.2022.75429.1106		نوع مقاله: پژوهشی

دین؛ دوسویه ایمان و عمل: خوانش حیات دینی ویتگنشتاین متأخر

ولی الله نصیری

استادیار و عضو هیئت علمی گروه ادیان و عرفان تطبیقی دانشگاه شهرکرد

nasiri@sku.ac.ir

معصومه طاهری سودجانی

مدرس دانشگاه و دارای مدرک تخصصی رشته فلسفه دانشگاه تهران

چکیده

توصیف و روایت ویتگنشتاین از دین، ایمان و نحوه ارتباط آن با عمل یکی از رویکردهای مهم در فلسفه دین معاصر است که بسیاری از تحقیقات و پژوهش‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ بنابراین، دیدگاه ویتگنشتاین در این خصوص درخور بررسی دقیق‌تر، ارزیابی مجدد، زمینه‌سازی و کاربرد آن در اجتماع است. روش جستار حاضر به صورت توصیفی و تحلیلی محتوا است. در این مقاله حقیقت و ماهیت ایمان و تلازم آن با عمل بر اساس آثار متأخر ویتگنشتاین، از جمله پژوهش‌های فلسفی، فرهنگ و ارزش و درس گفتارهایی درباره باور دینی توصیف و تحلیل شده است. از آثار و درس گفتارهای پراکنده دینی ویتگنشتاین استنباط می‌شود که او هم در نظر و هم در عمل دل‌مشغول رابطه ایمان و عمل بوده است، البته به روش خاص خود. نظریه کاربردی معنا که جان مایه و پایه اصلی تفکر متأخر او است به همین قصد و غایت بوده است. بدین ترتیب ویتگنشتاین با استفاده از اصطلاحات خاص خود، نظریه «کاربردی معنا» و استعاره «بازی‌های زبانی» و «صورت حیات» توضیح می‌دهد که دین نظام به هم پیوسته‌ای است از ایمان و عمل و نمی‌توان این دو را از هم تفکیک کرد و میانشان رابطه تلازم وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: ویتگنشتاین، ایمان، عمل، دین، بازی زبانی.

مقدمه

خوشبختی و سعادت انسان وابسته به تناظر میان درون و برون او است. یعنی باورهای قلبی و حرکت بر اساس آن باورها. مهم‌ترین باوری که باعث حرکت و جنبش انسان می‌شود، ایمان است. ایمان است که به زندگی انسان معنا می‌دهد و زندگی بدون ایمان نامفهوم و بی‌معنا است. ایمان یعنی بیش¹، البته بینشی که همراه با نوعی شناخت است و عمل یعنی حرکت. بیش خاص و حرکت بر اساس بیش.

مسیحیت ایمان را در رابطه با آموزه «نجات»² مطرح می‌کند (Sharp, *Comparative Religion: A History*, 14). ایمانی که در مسیحیت مایه نجات دانسته شده، دارای سه رکن است؛ پذیرش قلبی، اقرار زبانی، عمل: «زیرا ایمانی که منجر به حقانیت می‌شود، در قلب جای دارد و اقراری که به رستگاری می‌انجامد، بر زبان جاری است» (رومیان، 10: 8-10)، «ایمان بدون عمل، بی‌فایده، مرده و باطل است و عادل بودن انسان از اعمال است» (رساله یعقوب، 2، 14-24).

رابطه ایمان و عمل نه تنها در ادیان و الهیات مهم است، بلکه فیلسوفان نیز به آن توجه کرده‌اند، هدف این مقاله بررسی دیدگاه الهی‌دانان نیست، بلکه؛ هدف ما این است که ماهیت ایمان و رابطه آن با عمل را از دیدگاه فیلسوف تأثیرگذار مغرب زمین یعنی؛ ویتگنشتاین بررسی کنیم و ببینیم که از نظر وی چه ارتباطی میان ایمان و عمل وجود دارد؟ آیا ایمان شرط عمل است یا عمل شرط ایمان؟ در صورت حالت اول، چه ارتباطی میان این دو می‌توان تصور نمود؟ آیا رابطه ایمان و عمل رابطه وجودی است؟ یا مفهومی؟ یا انگیزشی؟ به عبارت دیگر رابطه میان ایمان و عمل ضروری است یا امکانی؟

به طور خلاصه می‌توان گفت هدف از پژوهش حاضر این است که بیان کنیم، روایت و توصیف ویتگنشتاین در مورد دین و جایگاه ایمان در زندگی بشر، یکی از مهم‌ترین رویکردهای فلسفه دین معاصر است که بسیاری از تحقیقات و پژوهش‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی را تحت تأثیر نهاده، بنابراین بررسی، تحلیل و تبیین دقیق دیدگاه او و ارزیابی مجدد آن، موجب زمینه‌سازی و کاربرد آن در اجتماع است (Zalece, *Faith and Religion as Gramer*, 5-13).

نوشتار حاضر حاصل تحلیل داده‌ها و گزاره‌های ذیل است:

1- ارتباط ایمان و عمل از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر به مهم‌ترین وظیفه فلسفه، یعنی؛ «درمانگری» به معنای فهم امور واقع برمی‌گردد.

2- متعلق ایمان دینی از نظر ویتگنشتاین متأخر، باور به وجود خدا و گزاره‌های دینی به «معنای

1. Insight

2. Salvation

خاص» است.

- 3- ایمان از نظر ویتگنشتاین متأخر با حالات وجودی انسان از جمله اعتماد، پیوند تنگاتنگی دارد.
- 4- تحلیل ارتباط دقیق ایمان و عمل از نظر ویتگنشتاین متأخر مشروط به بررسی و تبیین دقیق ارتباط دین و اخلاق از دیدگاه اوست.
- 5- از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر میان ایمان و عمل رابطه تلازم وجود دارد.

تحلیل گزاره اول: در مانگری فلسفه

تحلیل گزاره اول، یعنی؛ وظیفه «فلسفه» وابسته به بررسی این پرسش است که چه ارتباطی بین مسئله ایمان دینی و مهم‌ترین وظیفه «فلسفه» وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت، شالوده فکری ویتگنشتاین متأخر در مورد مسئله ایمان دینی بر اساس مهم‌ترین وظیفه فلسفه، یعنی؛ «فهم امور واقع» شکل می‌گیرد.

به منظور تحلیل عبارت فوق باید نگاهی اجمالی به نقش زبان در تفکر ماتقدم او داشته باشیم. در تفکر ویتگنشتاین متقدم وظیفه فلسفه تمایز امور «نشان دادنی» از امور «بیان کردنی» است. رساله «منطقی-فلسفی» که محصول دوره اول تفکر فلسفی ویتگنشتاین است، به مسئله چیستی ساختار «زبان» می‌پردازد. ساختار زبان در رساله با پاسخ به این پرسش‌ها مشخص می‌شود: «زبان» چه نسبتی با عالم خارج دارد و چگونه آن را تصویر می‌کند؟ آیا رابطه میان زبان و عالم، رابطه «نشان دادنی»¹ است یا «بیان کردنی»²؟ ویتگنشتاین در پاسخ به این پرسش‌ها نظریه «تصویری معنا»³ را طرح می‌کند. بر اساس نظریه تصویری معنا اگر جمله‌ای از روابط و نسب ممکن یا محقق میان اشیاء، تصویری ارائه دهد، آن جمله معنادار است، در غیر این صورت، آن جمله بی‌معناست.

گزاره‌های متافیزیکی، بر اساس نظریه تصویری بی‌معنا هستند، زیرا تصویری از وضع امور به دست نمی‌دهند. از نظر او، کار فلسفه باید نقادی زبان باشد (Wittgenstein, *Tractatus, Logio-philosophicus*). وظیفه فیلسوف فهم دقیق زبان و به عبارت دیگر نقادی زبان است (پورحسن، بررسی انتقادی نظریه نحوه معیشت ویتگنشتاین و عمق نفوذ آن در تفکر دینی: 127-148). نقادی زبان سبب می‌شود تا مرز میان امور نشان دادنی و بیان کردنی به درستی ترسیم شود. (پیرس، ویتگنشتاین، 42-43).

1 Salvation

2 Saying

3 The picture theory of Meaning

اما از نظر ویتگنشتاین متأخر مهم‌ترین وظیفه فلسفه «فهم امور واقع» است. این عبارت حاوی دو پرسش است: 1. امور واقع از نظر ویتگنشتاین متأخر چه اموری هستند؟ 2. فلسفه چگونه فهم امور واقع را ممکن می‌سازد؟ در پاسخ به پرسش اول باید گفت، برخلاف تفکر ماتقدم ویتگنشتاین که نقادی زبان باعث می‌شود تا امور «بیان کردنی» از «نشان دادنی» متمایز شوند و چنان مرزی بین این دو ترسیم شود که جهان محصور و محدود به «گفتنی‌ها» شود و «ناگفتنی‌ها» به وادی «سکوت» برده شوند، در تفکر دوره دوم زبان خالق تمام امور نشان دادنی و بیان دادنی می‌شود و نمی‌توان بین این دو مرز قاطعی ترسیم نمود، زیرا تمام جهان تصویر و بازنمای زبان است و در پرتو زبان است که هر موضوعی معنا، مفهوم و واقعیت می‌یابد.

چنین نگرشی به زبان ماحصل انکار مبانی معرفتی متقدم اوست و به عبارتی ریشه در انکار «زبان خصوصی»¹ دارد؛ اما «زبان خصوصی» به چه معناست؟

واژه «خصوصی» در این اصطلاح بیان می‌دارد که هر فردی احساسات منحصر به فردی دارد که دیگران از درک آن ناتوان هستند و فهم آن برای دیگران میسر نیست، به عبارت دیگر می‌توان گفت، اساس «زبان خصوصی» فهم شخصی است، نه فهم جمعی (عبداللهی، ویتگنشتاین؛ انکار زبان خصوصی و مسئله ایمان دینی، 65-79).

بر این اساس زبان ذات یگانه‌ای دارد و تنها کارکرد آن، توصیف امور واقع است. زبان خصوصی در «پژوهش‌های فلسفی» به دلایل ذیل رد می‌شود:

عدم وجود معیار، برای تشخیص کاربرد درست واژه‌ها (Wittgenstein, *Philosophical Investigations*, 96)، منشأ شکاکیت² و نسبیّت³ همراهی زبان خصوصی با «درون‌نگری» بدین علت که درون همواره در پیوند با رفتار انسان است و به وسیله رفتار انسان‌هاست که با کنش‌های ذهن آن‌ها ارتباط برقرار می‌کنیم. (عبداللهی، ویتگنشتاین؛ انکار زبان خصوصی و مسئله ایمان دینی، 65-79).

بدین ترتیب در تفکر دوره دوم ویتگنشتاین به این نتیجه می‌رسد که زبان به جای این که خصوصی باشد، امری اجتماعی و عمومی است که ساختار و صورت واحدی نداشته، بلکه زبان‌ها مشتمل بر «بازی‌های زبانی» است و با این زبان‌هاست که مناسبات و روابط انسان‌ها شکل می‌گیرد و ما انسان‌ها به واسطه زبان حقایق و اشیاء را ادراک می‌کنیم.

1 private language

2 Skepticism

3 Relativity

اکنون به پاسخ پرسش دوم می‌پردازیم که فلسفه چگونه باعث فهم امور واقع می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش باید بگوییم، از آنجایی که ویتگنشتاین معتقد بود که بخش عمده‌ای از فلسفه و تفکر فیلسوفان بزرگی مانند افلاطون و کانت، نتیجه غفلت از اهمیت و کارکرد زبان است، لذا باید به کارکرد زبان در زندگی روزمره اهمیت دهیم (Roberts, Concept of Grammar and Wittgenstein's Philosophy as Therapy, 146).

تحلیل عبارت فوق از طریق فهم نظریه «کاربردی معنا»^۱ امکان‌پذیر است. نظریه کاربردی معنا در کتاب پژوهش‌های فلسفی این‌گونه تعریف می‌شود: «معنای یک واژه کاربرد آن در زبان است» (Wittgenstein, *Philosophical Investigations*, 43).

برخلاف نظریه تصویری معنا، نظریه کاربردی معنا دنبال تطابق زبان با واقعیت نیست و معنای یک جمله بر اساس جملات دیگر و کاربرد آن‌ها معنادار است و باید کارکرد یک جمله را در سطح جامعه زبانی بررسی کرد. معنای یک جمله در یک کاربرد خاص با معنای همین جمله و واژه در کاربردی دیگر از آن در نحوه‌های مختلف حیات متفاوت است (Malcolm, *Wittgenstein: A Religious Point of View*, 223).

در کتاب پژوهش‌های فلسفی کاربرد زبان در زندگی روزمره بسیار حائز اهمیت است و توجه به این کاربرد انسان را از طرح پرسش‌های فلسفی رها می‌کند؛ بنابراین مقصود ویتگنشتاین از اهمیت کارکرد زبان این است که ما را از سردرگمی‌های فلسفی و زبان نجات دهد و ما را با زندگی واقعی هم‌دل کند (Roberts, Concept of Grammar and Wittgenstein's Philosophy as Therapy, 146).

بازی زبانی در هر جامعه زبانی بر اساس قواعد نانوشته‌ای شکل می‌گیرد که کاربر زبان موظف است، الفاظ و رفتار متناسب با این قواعد را به کار گیرد. تبعیت از یک قاعده به معنای بیان کردن آن قاعده و قانون نیست، بلکه به معنای نوعی مشارکت و همدلی با آن است (Zalece, *Wittgenstein, Faith and Religion as Grammar*, 5-13).

ویتگنشتاین از این قواعد به‌عنوان گرامر و دستور زبان یاد می‌کند، منظور او از گرامر و دستور زبان، دستور زبان کلمات نیست، بلکه دستور زبان فلسفی است؛ دستور زبان فلسفی شاکیه و چارچوب مفاهیمی است که در اندیشه، گفتار و اعمال روزمره جای گرفته است. چارچوبی که برخی از کاربردهای زبانی یا مفهومی را تأیید می‌کند و برخی دیگر را فاقد اعتبار (Ibid).

1 Use Theory

ویتگنشتاین متأخر وظیفه فلسفه را نوعی درمانگری می‌داند که به وسیله آن از آسیب‌های زندگی در یک بطنی مگس رها می‌شویم (استعاره ویتگنشتاین برای افراد گرفتار در دام مشکلات فلسفی) و بازندگی اجتماعی هم‌دل می‌شویم. او با درمانگری فلسفی می‌خواست راهی را برای بازگشت مردم به سوی دنیای واقعی پیدا کند که در آن بتوانند با زبان عادی که در فعالیت‌های روزمره مسحور شده است، ارتباط و آشتی برقرار کنند (Robert, Concept of Grammar and Wittgenstein's Philosophy as Therapy, 153).

اما غرض ویتگنشتاین از درمانگری فلسفه این نیست که ما را به سنت مسیحی یا هر سنت دیگر نزدیک کند، بلکه او می‌خواهد ما راه خود را پیدا کنیم، راهی که نه تنها با یک مسیحی متفاوت است، بلکه با شیوه‌های دیگر نیز متفاوت است، راهی است که ما را از قیل و قال‌های فلسفی مصون می‌دارد و ما را به زندگی طبیعی پیوند می‌دهد و از این جهت شبیه نیچه، کرکگور و آدورنو است (Zalece, Wittgenstein, Faith and Religion as Gramer, 5-13).

از نظر ویتگنشتاین دین در بطن زندگی طبیعی قرار دارد و از این جهت شایسته توجه و تبیین در زندگی بشر است. اگر نگاهی به آثار ویتگنشتاین داشته باشیم می‌توانیم بگوییم گرایش‌های دینی وی از یادداشت‌ها آغاز شده و تا پژوهش‌های فلسفی ادامه یافته است. (پورحسن، 1391: 17-50) تحلیل زبان در کتاب پژوهش‌های فلسفی تعیین‌کننده رویکرد دینی ویتگنشتاین متأخر است. این تحلیل حاوی مفاهیمی همچون «صورت حیات»¹، «بازی‌های زبانی»²، «نظریه کاربردی معنا» است که اکثر مفسران ویتگنشتاین بین این مفاهیم و باور دینی پیوند ایجاد کردند؛ همانند: نیلسون (Nielson, Wittgenstein Fideism, 195/190)، فیلیپس (Philips, Faith and Philosophical Enquiry, 115)، مالکوم (Malcolm, Wittgenstein: A Religious Point of View, 230).

تحلیل گزاره دوم؛ متعلق ایمان

گفته شد که از نظر ویتگنشتاین متأخر وظیفه فلسفه نقادی زبان است. بر اساس این نقادی، امور به دودسته نشان دادنی و بیان کردنی تقسیم می‌شود، این تقسیم بیانگر نوعی حدومرز مابین این دو نیست، بلکه می‌توان گفت این تقسیم، حاکی از رابطه دوسویه‌ای است که بین این دو موضوع وجود دارد و نمی‌توان یکی را فارغ از دیگری فهم کرد. با توجه به این نکته پرسش دیگری مطرح می‌شود که آیا فلسفه در حوزه دین

1 forms of life

2 Language game

نقش و وظیفه‌ای ایفا می‌کند؟ در صورت وجود، نقش و وظیفه آن در حوزه دین چیست؟
فلسفه در حوزه دین همانند حوزه معرفت‌شناسی نقش بسیار مؤثری دارد. وظیفه فلسفه در حوزه دین توصیف باورهای دینی به‌عنوان وظیفه عملی است، نه توجیه عقلی آن‌ها (Hodges, *Transcendence* and Wittgenstein, Philadelphia, 68).

به‌عبارت دیگر وظیفه فلسفه در حوزه دین این است که ارتباط بین ایمان دینی و عمل را توصیف کند و تبیین و بررسی کند که چه رابطه‌ای بین این دو وجود دارد؟ آیا رابطه آن‌ها انگیزشی است یا تلازم؟ پاسخ به این پرسش و تحلیل بیشتر آن مشروط بر این است که نخست متعلق و مفهوم ایمان را از دیدگاه ویتگنشتاین تعیین نمایم و سپس چگونگی ارتباط آن را با عمل بررسی و تبیین کنیم.

به‌طورکلی اندیشمندان و فیلسوفان متعلق ایمان را به دودسته «گزاره‌ای» و «غیرگزاره‌ای» تقسیم می‌کنند. در برداشت «گزاره‌ای» ایمان تنها به گزاره‌ها تعلق می‌گیرد و اساس آن از جنس اعتقاد و معرفت است، اما در برداشت «غیر گزاره‌ای» ایمان نوعی اعتماد و وفاداری یا توکل به شخص ویژه است (نراقی، رساله دین‌شناخت، 31-34).

ایمان در نگاه ویتگنشتاین متأخر تسلیم شدن به یک مرجع است، خواه فرد باشد یا گزاره (Wittgenstein, *On Certainty*, 32) به عبارتی ایمان؛ اعتقاد، پذیرش و تسلیمی است که نیاز به تصدیق عقلی ندارد و حقیقت و قوام آن مبتنی بر تصدیق قلبی است (Ibid, 70). بر اساس این تعریف متعلق ایمان از نظر ویتگنشتاین، باور و پذیرش وجود خدا و گزاره‌های دینی در «معنای خاص» است. به عبارتی از دیدگاه او متعلق ایمان هم از سنخ «گزاره» است و هم «غیر گزاره». تفاوت متعلق و مرجع فردی (غیر گزاره‌ای) و گزاره‌ای ایمان در قالب دو اصطلاح «ایمان داشتن به»¹ و «ایمان داشتن که»² مشخص می‌شود.

برای اینکه تفاوت بین این دو را تبیین و بررسی کنیم، بالضروره باید مثالی را مطرح کنیم. به این دو گزاره توجه کنید: «من به دموکراسی معتقدم» و «اعتقاد دارم که واشنگتن اولین رئیس‌جمهور آمریکا است». از توجه و تأمل در گزاره اول استنباط می‌شود که اعتقاد مطرح‌شده در این گزاره از جنس نوعی اعتماد است، اما اعتقاد مطرح‌شده در گزاره دوم از جنس نوعی معرفت است. در پرتو این مثال باید گفت ایمان از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر نوعی توکل، وفاداری و اعتماد به خدا و پذیرش احکام او در «معنای خاص» است، لذا نخست باید به وجود خدا ایمان داشته باشیم و سپس احکام و دستورات او را در زندگی اخلاقی و

1 belief in

2 belief that

دینی خود پیاده کنیم.

مقصود از «معرفت» معرفت و تصدیق قلبی است، نه معرفت و تصدیق ذهنی و عقلی، زیرا ویتگنشتاین ایمان و باور به گزاره‌های دینی را، باوری می‌داند که نمی‌توان آن را به وسیله رضایت و استدلال عقلانی به دست آورد، زیرا آنچه اساس ایمان را تشکیل می‌دهد، رضایت و تعهد قلبی است: «برای من جالب است که اعتقاد و باور دینی فقط می‌تواند چیزی شبیه به تعهد پرشور به یک نظام ارجاع باشد، از این رو اگر چه این یک اعتقاد است، اما این اعتقاد طریقه زندگی و یا روشی برای ارزیابی زندگی است» (Ibid, 64).

این عبارت حاکی از آن است که ماهیت و حقیقت ایمان ویتگنشتاینی نوعی تعهد است که استدلال عقلانی در تکون آن دخل و تصرفی ندارد و به وسیله این تعهد، انسان کل زندگی خود را به مخاطره می‌اندازد؛ اما این نظر و عقیده او با این اشکال مواجه می‌شود که اگر ماهیت ایمان نوعی تعهد است، اما خود تعهد بر اساس نوعی دلیل عقلی شکل می‌گیرد، بنابراین مبنای ایمان دینی پذیرش عقلی است نه قلبی. پاسخ ویتگنشتاین به این اشکال این است که ایمان به معنای تعهد دینی، نیاز به دلیل ندارد، این تعهد است که به من دلیل می‌دهد. اگر من دلایل مستقلی برای تعهد داشته باشم، این دلایل نهایی نخواهد بود، بلکه مشروط به زمینه دیگری خواهد بود؛ بنابراین از دیدگاه او این اعتماد است که به دین ختم می‌شود، شخص نخست باید به خدا ایمان بیاورد و بعد از اینکه ایمان آورد، باید به فهم گزاره‌های دینی بپردازد. در واقع می‌توانیم بگوییم ایمان مقدم بر فهم است، در وهله اول فرد باید ایمان بیاورد تا بعد به گزاره‌های دینی علم پیدا کند و چون دین و ایمان یک نوع تمرین است، معنایش این است که عمل بر علم تقدم دارد و متعلق ایمان یعنی؛ خدا بر اساس تمرین و ممارست تجربه می‌شود (Aikin & Hodges, Wittgenstein; Dewey and Possibility of Religion, 1-19).

گفتیم که اولین متعلق ایمان از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر، باور و ایمان به وجود خدا است که در قالب اصطلاح «ایمان داشتن به» توصیف می‌شود. در تحلیل این اصطلاح باید گفت، از آنجایی که «در رویکرد ویتگنشتاین متأخر واقعیت چیزی بیرون زبان نیست، این واقعیت نیست که به زبان معنا می‌بخشد، بلکه آنچه واقعیت است و آنچه واقعیت نیست خود را در معناهایی نشان می‌دهند یا بیان می‌کند که زبان آن‌ها را می‌سازد» (Winch, Understanding a Primitive Society, 11). لذا خدا در فلسفه ویتگنشتاین متأخر واژه انضمامی است. واژه‌ای که یک وجه آن با کاربرد زبانی سروکار دارد و یک وجه آن با فعالیت عملی. به عبارت دیگر خداوند واژه‌ای است که معنای خود را با توجه به کاربرد آن در بازی زبانی به دست می‌آورد. خدا در تفکر ویتگنشتاین اساس بازی زبانی باور و ایمان دینی است و تصویری است که فرد

دین‌دار همیشه آن را مدنظر دارد و بر اساس آن زندگی می‌کند.

متعلق دیگر ایمان از نظر ویتگنشتاین متأخر باور و پذیرش گزاره‌های دینی در «معنای خاص» است. اگر به این عبارت توجه کنیم، خواهیم دید، اصطلاح «معنای خاص» قدری برای انسان مبهم است و نیاز به توضیح بیشتر دارد. در توضیح معنا و مفهوم «معنای خاص» باید گفت، در دیدگاه ویتگنشتاین انسان‌ها از مراتب ایمانی مختلفی بهره‌مند هستند و از مناظر متفاوتی به گزاره‌های دینی نگاه می‌کنند؛ بعضی از انسان‌ها با نگاه سطحی به آن‌ها می‌نگرند و ظاهر گزاره‌ها برایشان حجت است و برای درک ظاهر همین گزاره‌ها باید در بازی زبانی دینی شرکت کنند، اما بعضی دیگر با دید متعالی به آن‌ها می‌پردازند و ظاهر آن‌ها برایشان اهمیتی ندارد، آنچه برای آن‌ها اهمیت دارد تأثیر گزاره‌ها و نگرش دینی در زندگی است.

ویتگنشتاین از نگاه سطحی به گزاره‌های دینی عبور می‌کند و با نگاه متعالی به آن‌ها می‌نگرد. به عبارت دیگر از نظر او ایمان و اعتقاد بدین معنا نیست که گزاره‌های خاصی را به عنوان حقایق دینی بپذیریم، بلکه باید با اشتیاق نسبت به شیوه زندگی دینی متعهد شویم (Hodges, *Transcendence and Wittgenstein, Philadelphia, 70*)؛ یعنی؛ از ظاهر آن‌ها گذر کنیم و به عمق، بطن و حقیقت آن‌ها برسیم. مثلاً از نظر او غسل تعمید کودک اگر بر اساس این اعتقاد باشد که برای کودک خوش‌یمن است، خرافه است، اما اگر غسل تعمید، عملی ناشی از شکرگزاری برای زندگی جدید باشد، این صحیح و تأثیرگذار است (Cottingham, *Wittgenstein; Religion and Analytic Philosophy, 1-18*).

بنابراین اینکه هدف دین تأثیر در شیوه و سبک زندگی است نکته بسیار مهمی است که ویتگنشتاین را از فریود و هیوم متمایز می‌کند، زیرا از دیدگاه آن‌ها علتی که انسان را به سمت وسوی خدا و دین می‌کشاند، عواطف عادی همانند ترس فردی و اجتماعی است، اما این اعتقاد از دیدگاه ویتگنشتاین درست نیست، زیرا او دین و ایمان را نوعی شور و عشق می‌داند که کل زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ چنانکه وقتی ما رفتار پولس قدیس را در مقابل دین می‌بینیم، وی می‌گفت: «نه مرگ، نه زندگی و نه هر چیز دیگر نمی‌تواند ما را از عشق به خدا جدا کند». (رومیان، 8/38)

ویتگنشتاین در طول مباحثات خود به کرات، به این نکته تأکید می‌کند که تعهدات دینی حالت معرفت‌شناسانه ندارند، بلکه کاربردی و عملی هستند. چون ما در صورت فقدان شواهد پذیرای هر خطری هستیم و کل زندگی خود را به خاطر آن به مخاطره می‌اندازیم (Cottingham, *Wittgenstein; Religion and Analytic Philosophy, 1-18*).

بنابراین ویتگنشتاین هیچ توجهی به تصدیق علمی و حصولی گزاره‌های دینی نداشته است، بلکه مراد او از تصدیق و پذیرش چنین گزاره‌هایی، تصدیقی است که به وسیله معرفت‌شهودی سقراطی به دست آمده و

پیامدش نوعی التزام اخلاقی است: «مسیحیت بر مبنای حقایق تاریخی نیست، بلکه مسیحیت انسان را تشویق به دین‌داری می‌کند، آنچه نقل می‌کند را باید به آن باور داشته باشی، آنچه برای ما بازگو می‌کند این است که باید شیوه زندگی خود را تغییر دهی» (Wittgenstein, *Culture and Value*, 32).

از تحلیل متعلقات ایمان به این نتیجه می‌رسیم که؛ بدون شک از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر، بین آنچه من به آن اعتقاد دارم («اعتقاد داشتن که») و آنچه من معتقدم («اعتقاد داشتن به») پیوندهای جالبی وجود دارد: یک (دلیل ویتگنشتاین برای استفاده از اعتقاد در زمینه باور دینی صرفاً به این علت است که اعتقاد نیازی به تصدیق عقلی ندارد. دو) ایمان تصدیق عقلانی یا قوه و توانایی استثنایی در انسان نیست، بلکه؛ یک تعهد پرشور است. سه باایمان ما در ارتباط با گزاره به عنوان تصویر یک واقعیت یا انتقال‌دهنده اطلاعات خاصی نیستیم، بلکه ما با شور و شوق تسلیم یک اقتدار، به عنوان تعیین‌کننده تعهدات زندگی خود هستیم (Hodges, *Transcendence and Wittgenstein*, 72).

تحلیل گزاره سوم: حقیقت ایمان

جهان‌بینی ویتگنشتاین نسبت به این جهان و جهان دیگر بر پایه ایمان و باور دینی شکل گرفته است. از نظر او مهم‌ترین ویژگی دین‌داران، اشتیاق به حقیقت است (Cottingham, 2009, 1-18). اشتیاق و جذب دو رکن دارد؛ یک رکنش، جهت علمی است که فکر و عقل انسان باید پذیرای این موجود یا اندیشه باشد، رکن دیگر جهت احساسی آن است که باید دل انسان نسبت به این موجود یا اندیشه گرایش داشته باشد. در طول تاریخ اندیشمندان و متکلمان رویکردهای متفاوتی به این رکن داشتند، عده‌ای بر رکن اول ایمان (علم) توجه کردند و عده‌ای دیگر بر رکن دوم (احساسی).

عقل‌گرایان بر رکن علمی ایمان تأکید می‌کنند و معتقد هستند که باورهای دینی باید تفسیر شوند و باورهای دینی در چارچوب عقل پذیرفتنی هستند. بنیادگرایان¹ نیز همانند عقل‌گرایان بر شناختی بودن حقایق دینی توجه می‌کنند، اما علاوه بر تأیید عقلی باورهای دینی به تأیید تجربی و شهودی کتاب مقدس نیز اعتقاد دارند (Richter, *Missing the Entire Point: Wittgenstein, 161-175*).

فلسفه دین ویتگنشتاین با اگزیستانسیالیست‌ها و پست‌مدرن‌ها شباهت دارد. اشتراک وی با آن‌ها در حوزه فلسفه دین به مسئله ایمان دینی مربوط می‌شود. توضیح آنکه پست‌مدرن‌ها باور و ایمان دینی را نوعی «خودآگاهی فلسفی» یا بلیک² و نگرشی به جهان می‌دانند که زندگی انسان را تنظیم و کنترل می‌کند و این

1 Fundamentalism

2 Blick

بلیک و نگرش مصون از نقد علمی و فلسفی است. ویتگنشتاین ایمان دینی را نوعی تصویر و بلیکی می‌داند که به زندگی انسان معنا می‌دهد و باعث تنظیم و تعادل رفتار شخص می‌شود (Ibid).

ویتگنشتاین همانند آگزیستانسیالیست‌ها بر رکن احساسی ایمان تأکید می‌کند (Ibid) و درک و شناخت هستی خدا را جز از طریق اخلاقی و عملی میسر نمی‌داند (Plant, Wittgenstein: Religious). او ایمان به خدا را چنین تعریف می‌کند: اعتقاد و ایمان به خدا شبیه به مطلق «اعتماد» است (Wittgenstein, *Culture and Value*, 172) همان «تعهد پرشوری است که با استفاده از آن شکل زندگی یک فرد به طور اساسی تغییر یافته است» (Ibid, 64).

ویتگنشتاین در کتاب فرهنگ و ارزش و درس گفتارهایی درباره باور دینی، ویژگی‌ها و شواهدی را برای ایمان و باور دینی لحاظ می‌کند که فقط در نتیجه تحولات درونی خاص می‌توان آن‌ها را به دست آورد. این موضوع به معنای نوعی ذهنیت‌گرایی در مورد حقیقت و ایمان دینی نیست، بلکه این نکته را بیان می‌دارد که ممکن است حقایقی وجود داشته باشند که شرایط دسترسی به آن حاصل نگرش خاص فرد به موضوع باشد (Cottingham, *Wittgenstein; Religion and Analytic Philosophy*, 1-18) به عبارت ساده‌تر درک و فهم ماهیت و حقیقت ایمان حاصل تحول درون فرد است.

بر این اساس حقیقت ایمان در نگاه ویتگنشتاین متأخر چنین تعریف می‌شود: «حیث وجودی است که در قالب امور بیان کردنی و نشان‌دادنی توصیف می‌شود و قابلیت صدق و کذب ندارد». به تعبیر دیگر ایمان سه ویژگی دارد؛ یک، حیث وجودی دارد، دو، بیان کردنی و نشان‌دادنی است، سه، ایمان جنبه غیرشناختاری دارد. نخست ویژگی اول، سپس ویژگی سوم را تحلیل خواهیم کرد و در نهایت به تفصیل جزء دوم در مبحث رابطه ایمان و عمل خواهیم پرداخت.

در تحلیل حیث وجودی ایمان باید گفت، ویتگنشتاین ریشه و حقیقت دین را به طبیعت انسانی پیوند می‌دهد و معتقد است که پایه و مبنای دین در واکنش‌های طبیعی انسان نسبت به جهان اطراف است (Wittgenstein, *Lectures and Conversation on Aesthetics*, 120, 123) و مفهوم خدا در طبیعت و فطرت بشر نهادینه شده است و از طریق شناخت خود راستین انسان کشف می‌شود. ادراک خدا و داوری نسبت به ایمان و باور دینی فقط در پرتو «صورت حیات» انسان و حالات روانی او همانند «شورمندی» صورت می‌گیرد که در ادامه به تحلیل آن‌ها خواهیم پرداخت.

الف صورت حیات: همان‌طور که گفته شد فهم وجودی ایمان و باور دینی در پرتو درک پیوندی که با «صورت زندگی» دارد، ممکن است. مفسران ویتگنشتاین به‌رغم اختلاف در تفسیر «صورت زندگی» و «بازی زبانی» همگی پذیرفته‌اند که «صورت زندگی» نزد ویتگنشتاین همان راه یا روش زندگی است

(Philips, *Faith and Philosophical Enquiry*, 115). ویتگنشتاین دین را همان «صورت زندگی» می‌داند که هرکسی با این «نحوه معیشت» همدلی و شراکت داشته باشد معنای گزاره‌های دینی را فهمیده است، در غیر این صورت قادر به فهم آن نخواهد بود (Malcolm, *Wittgenstein: A Religious Point of View*, 18-21). مفهوم «صورت حیات» بنیان معناداری کلمات و سخن است. واژگان و زبان در متن زندگی یا «صورت حیات» معنادار خواهد بود.

«صورت حیات دینی»، پیوند ارزش‌ها و فرهنگ دینی است که باید در آن نوعی مشارکت یا حداقل نوعی همدلی و قرابت داشته باشیم تا بتوانیم معنای زبان دین را فهم کنیم (Wittgenstein, *Philosophical Investigations*, 174-226).

فهم ایمان دینی در سایه زندگی دینی امکان‌پذیر است؛ به این معنا، ایمان و باور دینی همانند نسخه پزشکی است که بیمار باید آن را مراعات کند و بدون مراعات کردن آن بیمار نمی‌تواند سلامتی خود را به دست آورد، بنابراین به منظور فهم ایمان دینی باید زندگی دینی را تجربه کنیم و تنها زندگی دینی است که می‌تواند یک فرد را معتقد به خدا کند و مفهوم خدا را بر انسان تحمیل کند (Huang, *Foundation of Religious Beliefs after Foundationalism*, 254).

ب شورمندی: ویژگی دیگری که بر فهم وجودی ایمان دینی دلالت می‌کند، حس «شورمندی» (passion) است. تفسیر وجودی و اگزیستنسی حس شورمندی کم‌وبیش در نظرات و آراء مفسرین ویتگنشتاین دیده می‌شود، مثلاً تامسون¹ یک خوانش عرفانی از کتاب «پژوهش‌های فلسفی» ویتگنشتاین دارد و در این خوانش دو گونه ویتگنشتاین را از هم متمایز می‌کند، ویتگنشتاین فیلسوف و ویتگنشتاین عارفی که نگران از دست رفتن حس شورمندی در غرب است (Richter, *Missing the Entire Point: Wittgenstein*, 161-175). «شورمندی» دغدغه اصلی ویتگنشتاین است و در کتاب فرهنگ و ارزش مهم‌ترین خصلت ایمان تلقی می‌شود:

«حکمت فاقد شورمندی است، در مقابل، کرکگور ایمان را نوعی شورمندی می‌داند» (ویتگنشتاین، فرهنگ و ارزش، گردآوری، 108).

«شورمندی» در نظر ویتگنشتاین نوعی سرسپردگی مبتنی بر عشق است که موجب رستگاری و نجات انسان می‌شود. از نظر او نجات بخشی به وسیله شور عشق است نه قدرت استدلال و برهان. ایمان و باور دینی ریشه در جان و احساس عمیق عاطفی دارد، لذا تغییردهنده است، اما سایر باورها همچون باور سردی

هستند که ضربات چکش بر آن‌ها هیچ تأثیری نمی‌گذارد (Wittgenstein, *Culture and Value*, 53-55).

شورمندی، عشق و احساس عاطفی بنیاد ایمان و باور دینی است، از این حیث است که ایمان جنبه وجودی دارد. در مورد ویژگی سوم باید گفت، غیرشناختاری بودن ایمان و گزاره‌های دینی در دیدگاه او از تحلیل مبانی معرفتی ذیل استنتاج می‌شود:

الف بازی‌های زبانی: ویتگنشتاین معتقد است که نحوه زندگی، بازی زبانی خاصی را ایجاد می‌کند، در بازی‌های زبانی کلمات و واژگانی به کار می‌رود که معنی هر واژه و کلمه را باید از گرامر کشف کرد. منظور او از گرامر دستور زبان نیست، بلکه، مراد نحوه‌های خاص زندگی است (Malcolm, *Wittgenstein: A Religious Point of View*, 73). نحوه‌های خاص زندگی معیارها و ضوابط خاص خود را دارد (Stiver, *The Philosophy of Religious Language*, 69). هیچ اصل ثابتی وجود ندارد که بر اساس آن بتوان تمام نحوه‌های زندگی را موردنقد و بررسی قرارداد، زندگی علمی قواعد خاص خود را دارد و زندگی دینی نیز قواعد خاص خود را، لازمه فقدان معیار مشترک میان بازی‌های زبانی گوناگون این است که معیارهای صدق و کذب در هر یک متفاوت از دیگری باشد، لذا واقع‌نمایی و معرفت بخشی علم را نمی‌توان به دین نسبت داد، در نتیجه دلیلی بر معرفت بخشی باورهای دینی وجود ندارد. نظریه کاربردی معنا: بر اساس نظریه «کاربردی معنا» باورهای دینی مدعی وجود نوعی واقعیت فرا طبیعی چون خدا یا غیره نیستند. زبان دینی رفتارها و صورت‌های حیات ما را شکل می‌دهند. دین داستان‌هایی در اختیار ما می‌گذارد که از زیستن به روش اخلاقی حمایت می‌کند. داستان‌هایی که صدق آن‌ها ضرورت ندارد. از این منظر تفاوت ادیان به تفاوت داستان‌های آن و تفاوت باورهای اخلاقی مرتبط به آن داستان‌ها برمی‌گردد.

ج دین به مثابه تصویر: دیدگاه ویتگنشتاین درباره نقش دین در ایجاد نگرشی خاص و سامان‌بخش زندگی شبیه بلیک هیر^۱ است. بلیک هیر طرز نگرش خاصی به معیشت و جهان دارد که واقع‌نما نیست و قابل ابطال هم نیست، در واقع تفاوتی که ویتگنشتاین میان باورهای دینی و غیردینی می‌بیند منتج به غیرشناختاری بودن گزاره‌های دینی می‌شود. ویژگی خاص این گزاره‌ها و باورها تنظیم کل زندگی انسان است (ساجدی، ایمان‌گرایی و فلسفه ویتگنشتاین، 159-180). با اثبات غیرشناختاری بودن دین و گزاره‌های دینی سؤال مطرح می‌شود که آیا ویتگنشتاین متأخر نا واقع‌گرا است؟ در پاسخ به این سؤال

می‌توان گفت ویتگنشتاین زبان دینی را برای وصف حقایق الوهی ناقص می‌بیند و بیشتر به کارکرد روحی و عاطفی زبان دین توجه دارد، اما اصلاً واقعیت و حقیقت الهی را انکار نمی‌کند، زندگی و شخصیت اخلاقی وی گویای این نکته است.

تحلیل گزاره چهارم؛ رابطه دین و اخلاق

در تحلیل گزاره سوم گفته شد که طبق نظریه‌های کاربردی معنا و بازی زبانی گزاره‌های دینی نشان داندنی و بیان کردنی هستند. بر اساس نظریه بازی زبانی، زبان دینی همانند سکه دورویه‌ای است که در یکروی آن زبان نقش به سزایی دارد و در روی دیگر آن عمل و افعال اخلاقی. ذکر این مقدمه مستلزم این نکته است که از نظر ویتگنشتاین متأخر ایمان مشتمل بر دو جزء است: اقرار زبانی و عمل؛ اما باید تعیین کرد که از این دو جزء، کدام جزء اصلی است؟ و کدام جزء حالت فرعی و تبعی دارد؟

برای اینکه پاسخ مناسب و درستی به این پرسش دهیم، ضروری است که نخست ارتباط دین و اخلاق را از نظر ویتگنشتاین متأخر بررسی نماییم. ارتباط دین و اخلاق را می‌توان به چهار صورت تصور نمود: تباین؛ تعارض؛ تطابق؛ تعامل. در رابطه تباین دین و اخلاق در ناحیه قلمرو و هدف کاملاً متفاوت و دارای مرزهای خاص خود هستند و هیچ نسبتی میان آن‌ها وجود ندارد، اما رابطه تعارض حاکی از ستیز و تقابل اخلاق و دین است، در رابطه تطابق اخلاق جزئی از دین است، اما در رابطه تعامل با اینکه قلمرو هر دوی آن‌ها کاملاً مستقل است اما گونه‌ای دادوستد مابین آن‌ها دیده می‌شود. وحدت دین و اخلاق یا دوگانگی آن‌ها و تحویل رفتن یکی به دیگری باعث شکل‌گیری حالات مختلفی در رابطه دین و اخلاق شده است: معناشناختی، وجود شناختی، معرفت‌شناختی، روان‌شناختی (بارتلی، 1373، به نقل از: خزاعی، باور دینی؛ انگیزش و التزام اخلاقی). حال باید بررسی کنیم که ارتباط دین و اخلاق از منظر ویتگنشتاین از چه نوع ارتباطی است؟ معناشناختی؟ وجودشناختی؟ معرفت‌شناختی؟ روان‌شناختی؟

ارتباط معناشناختی بیان می‌دارد که مفاهیم اخلاقی از حیث معنایی وابسته به مفاهیم دینی هستند؛ یعنی؛ حسن و قبح اخلاقی را باید بر اساس پسند و ناپسند دین ارزیابی کرد. یکی از وجوه نیاز دین به اخلاق که ریچارد بریث ویت فیلسوف علم و فیزیکدان معاصر انگلیسی بیان کرده، معنابخشی به گزاره‌های دینی است: تنها راه معناداری گزاره‌های دینی تحویل¹ آن‌ها به گزاره‌های اخلاقی است (به نقل از خزاعی: Braithwaite، باور دینی؛ انگیزش و التزام اخلاقی).

رابطه وجودشناختی از وابستگی وجودی ارزش‌های اخلاقی به اراده خداوند صحبت می‌کند. در این دیدگاه اراده خدا و خیرین هم تلقی می‌شود. در رابطه معرفت‌شناختی شناخت گزاره‌های اخلاقی مشروط به شناخت گزاره‌های دینی است. بر این اساس خیر اخلاقی برحسب تعریف صرفاً به معنای چیزی است که مورد امر اراده یا فعل خدا واقع شده است (ساجدی، مناسبات دین و اخلاق، 23-52).

ویتگنشتاین متأخر معنا را تابع کاربرد می‌داند، بر این اساس از آنجا که گزاره‌های دینی کاربرد دارند، پس معنادارند و کاربرد آن‌ها شبیه به گزاره‌های اخلاقی است، بدین جهت مطالعه گزاره‌های اخلاقی برای فهم گزاره‌های دینی و کاربرد آن ضروری است. از نظر ویتگنشتاین ارتباط اخلاق و دین یک ارتباط وجودشناختی، معرفت‌شناختی و معناشناختی است، به این جمله دقت کنید: شلیک می‌گوید در اخلاق مداری دینی دو برداشت از ماهیت امر خوب وجود داشته است بر اساس تعبیر سطحی‌تر، امر خوب به این دلیل خوب است که خدا آن را می‌خواهد. بر اساس تعبیر عمیق‌تر، خدا به این دلیل امر خوب را می‌خواهد که خوب است به نظر من، برداشت اول عمیق‌تر است؛ خوب چیزی است که خدا فرمان می‌دهد چون راه هرگونه تبیینی را که «چرا» خوب است می‌بندد و اتفاقاً برداشت دوم یک برداشت سطحی و عقل‌گرایانه است، چراکه وانمود می‌کند که «انگار» چیزی که خوب است مدلل هم می‌تواند بشود. برداشت اول به روشنی می‌گوید که ماهیت امر خوب هیچ ربطی به واقعیت‌ها ندارد و از این رو با هیچ جمله‌ای تبیین پذیر نیست. اگر جمله‌ای هست که درست منظور مرا بیان کند این جمله است: خوب چیزی است که خدا فرمان می‌دهد. (ویتگنشتاین، درباره اخلاق و دین، 33).

سه نکته در این عبارت وجود دارد که به‌وضوح ارتباط معرفت‌شناختی و وجودشناختی و معناشناختی دین و اخلاق را روشن می‌کند. در بخش اول این عبارت، اصطلاحی به نام «اخلاق‌مداری دینی» وجود دارد که دلالت بر رابطه معرفت‌شناختی دین و اخلاق می‌کند؛ زیرا در این عبارت دو واژه «دین» و «اخلاق» به‌وسیله واژه «شناخت» به هم متصل می‌شوند. واژه دینی وصفی است که بعد از اخلاق شناختی به‌کاررفته و نشان می‌دهد که شناخت اخلاق از طریق دین میسر است.

عبارت «خوب آن چیزی است که خدا می‌خواهد»، حاکی از ارتباط وجودشناختی دین و اخلاق است، زیرا از وابستگی وجودی ارزش‌های اخلاقی به اراده خداوند بحث می‌کند.

عبارت «خوب آن چیزی است که خدا فرمان می‌دهد»، حاکی از ارتباط معناشناختی دین و اخلاق است، زیرا در این عبارت شناخت مفهوم خوب که یک مفهوم اخلاقی است وابسته به شناخت مفاهیم و فرمان‌ها و دستورات الهی است.

در ارتباط روان‌شناختی دین و اخلاق از نگاه ویتگنشتاین باید بررسی کرد که آیا رابطه باور دینی با فعل

اخلاقی و دینی رابطه التزامی است یا انگیزشی؟ در پاسخ به این سؤال باید بررسی کرد که منظور ویتگنشتاین از باور دینی چیست؟ آیا منظور اعتقاد به وجود خداست یا گزاره‌ای دینی؟ برای پاسخ به این سؤال عبارتی از ویتگنشتاین را بیان می‌کنیم: «مسیحیت عبارت از این نیست که دعاهای بسیار بخوانند در حقیقت گفتیم که نباید چنین کرد. اگر تو و من به شیوه‌ای دینی زندگی می‌کنیم، معنای آن نباید چنین باشد که درباره‌ی دین بسیار سخن می‌گوییم، بلکه این است که طرز زندگی ما متفاوت است من معتقدم که فقط اگر بکوشی همیار دیگر انسان‌ها باشی سرانجام راه خود را به خدا خواهی یافت» (Rhees, Ludwig) (*Wittgenstein: Personal Recollections*, 129).

این عبارت نشان می‌دهد که قصد و غایت ویتگنشتاین از باور دینی، شیوه زندگی دینی است. زندگی دینی از یک سو مستلزم اعتقاد به وجود خدا و از سوی دیگر مستلزم اعتقاد به گزاره‌های دینی - اخلاقی است که در رفتارها و منش انسان بروز پیدا می‌کند، از این رو کارکرد دین اخلاقی است. «اولین فایده احکام دینی یکی شدن با مجموعه‌ای از اصول اخلاقی است»، لذا بین دین و اخلاق تعامل و ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. ما این ارتباط روان‌شناختی دین و اخلاق را در مبحث بعد تحت عنوان ارتباط ایمان و عمل بیشتر توضیح خواهیم داد.

تحلیل گزاره پنجم: رابطه ایمان و عمل

در مبحث حقیقت ایمان از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر گفتیم که از نظر او ایمان هم «نشان دادنی» و هم «بیان کردنی» است. اکنون زمان آن رسیده است که به تحلیل این عبارت پردازیم. در مباحث پیش بیان کردیم که از دیدگاه ویتگنشتاین متأخر زبان خالق حیات اجتماعی و حیات دینی است و هر نوع حیات و زندگی بر اساس بازی زبانی خاصی شکل می‌گیرد. بازی زبانی، بازی‌ای است که شامل دو چیز است: واژه‌ها و عمل. با توجه به این نکته اقرار زبانی و عمل هر دو در تکیه ایمان نقش فعالی دارد، اما آن چیزی که از نظر او سعادت و نجات انسان را تضمین می‌کند، اعمال و افعال اخلاقی انسان است. این عبارات نیاز به تحلیل بیشتری دارند.

در تحلیل بیشتر این عبارات باید گفت، در باب رابطه ایمان و عمل دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ بعضی همانند کاتولیک‌ها بر تلازم این دو تأکید دارند و هر دو را برای سعادت انسان ضروری می‌دانند، اما بعضی دیگر معتقدند که برای سعادت تلازم این دو ضروری نیست؛ این گروه به دودسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای همانند پولس مهم‌ترین عامل نجات و رستگاری انسان را ایمان می‌دانند و از نظر این گروه عمل اخلاقی یا دینی هیچ نقشی در نجات انسان ندارد، اما برخلاف دیدگاه پولس، رساله یعقوب مهم‌ترین عامل

نجات انسان را عمل می‌داند: «ای برادران من چه سود دارد، اگر کسی می‌گوید ایمان دارم، وقتی عمل ندارد؟ آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد؟» (یعقوب، 14: 2) در نظر ویتگنشتاین دین یک سکه دو رویه‌ای است که در یک روی آن ایمان قرار دارد و در روی دیگر آن عمل که هر دو روی آن برای سعادت ضروری است. این بدان معنی است که ارتباط ما با تعهدات و الزامات دینی معرفت‌شناختی نیست، بلکه عملی است و رد پای ایمان را باید در عمل جستجو کرد.

در نظر ویتگنشتاین زبان دینی غیر شناختی است و در آن کلمات، واژه‌ها و عمل به هم تنیده شده است (Cottingham, Wittgenstein; Religion and Analytic Philosophy, 1-18). لذا ایمان در تفکر متأخر ویتگنشتاین هم «بیان کردنی» است و هم «نشان دادنی». به عبارت دیگر ایمان مشتمل بر دو جزء عمل و بیان است، این مدعا را بر اساس دلایلی اثبات خواهیم کرد که دلیل اول بر «بیان پذیر» بودن ایمان و دلیل دوم بر تلازم ایمان حقیقی با عمل تأکید دارد.

یک، الهیات به‌عنوان گرامر: ویتگنشتاین در فلسفه متقدم خود بر جنبه تصویرگری زبان تأکید می‌کند، حال آنکه در فلسفه متأخر بر جنبه اجتماعی زبان تأکید می‌کند، از جنبه اجتماعی زبان لوازم ذیل استنتاج می‌شود:

زبان به‌مثابه یک پدیده اجتماعی مشتمل بر انواع متعددی است.

انواع متعدد زبان هرکدام بازی زبانی مختص خود را دارند.

یکی از بازی‌های زبانی «بازی زبانی دین» است.

بازی زبانی دین نیز قواعد خاص خود را دارد.

قواعد باید به‌گونه‌ای باشد که میان پیروی درست و نادرست آن تفاوتی وجود داشته باشد.

بر اساس گزاره‌های فوق ویتگنشتاین مقصود خود را از الهیات چنین بیان کرده است: «الهیات به ما می‌گوید که هر چیز، چه نوع شینی است» (Wittgenstein, *Philosophical Investigations*, 373). در این گزاره الهیات نوعی دستور زبان است که بر اساس آن‌ها الهی‌دانان شکل ظاهری گزاره‌های دینی را از صورت و شکل منطقی آن‌ها متمایز می‌کنند؛ یعنی قواعدی تنظیم می‌کنند که مؤمن بر اساس آن‌ها با نگاه عمیق‌تر به تحلیل امور اطراف خود بپردازد. نحوه تنظیم این قواعد بر اساس میانی زبان دینی است. در نگاه ویتگنشتاین زبان دین، مربوط به عمل است و به توصیف و بیان تجربه‌های روحی عملی و اخلاقی فرد مؤمن و دین‌دار می‌پردازد.

دو، پیوند عمل و باور: بیان کردیم که میان ایمان و عمل رابطه تلازم وجود دارد حال باید بررسی کنیم که تلازم به چه معناست؟ و چه عاملی باعث تلازم ایمان و عمل می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش باید

بگوئیم ارتباط ایمان و عمل را می‌توان به دو صورت تصور نمود: رابطه تلازم و رابطه انگیزشی؛ رابطه انگیزشی حاکی از این معناست که باور دینی شرط لازم عمل و فعل اخلاقی است، اما شرط کافی نیست؛ اما رابطه التزامی ایمان و عمل حاکی از این معناست که ایمان هم شرط لازم برای فعل اخلاقی است و هم شرط کافی؛ یعنی به محض اینکه ایمان حقیقی وجود داشته باشد بالضرورة فعل اخلاقی محقق می‌شود. این عبارت پرسشی را پیش روی ما می‌گذارد و آن این است که چه عاملی ضرورت پیوند و تلازم این دو را اقتضاء می‌کند؟ در پاسخ می‌توان گفت آن چیزی که ضرورت پیوند این دو را اقتضاء می‌کند تصدیق قلبی است. در تفصیل این عبارت باید گفت ایمان از دیدگاه ویتگنشتاین نوعی سرسپردگی توأم با عشق است که فرد با این اعتماد و شوریدگی مطلق، خود را به خدا متصل می‌کند و همه‌جا حضور او را می‌بیند. اعتماد همان تصدیق قلبی عمیق و یقینی است که مستلزم ارتباط تنگاتنگ و عمیق ایمان و عمل می‌شود.

از دیدگاه ویتگنشتاین دین یک نظام به هم پیوسته‌ای است از عمل و ایمان. در این سیستم نه تنها باور مبتنی بر عمل غیرمنطقی است، بلکه، عمل هم درنهایت به یک باور غیرمنطقی می‌رسد (Huang, Foundation of Religious Beliefs after Foundationalism, 251-267). ویتگنشتاین از این چارچوب به «جهان - تصویر» یاد می‌کند. «جهان - تصویر» پیش فرض و مقدم بر هر بازی زبانی است، (حجت، بی دلیلی باور: تأملی در باب یقین ویتگنشتاین، 446) زیرا عمل مقدم بر نظر است (همان: 407).

جهان تصویر، گزاره‌های یقینی هستند که انسان در اثر تعلیم و تجربه آن‌ها را به دست آورده و جهان را در قالب این گزاره‌ها تفسیر می‌کند. این گزاره‌ها زیربنای هرگونه سؤال و تفکری هستند، زیرا از طبیعت و غریزه انسان سرچشمه می‌گیرند و به گزاره‌های تجربی نظم و جهت می‌دهند (همان، 415).

بنابراین از نظرگاه ویتگنشتاین دین داری، یک نوع تعهد احساسی به یک نظام ارجاع است. نظام و چارچوبی که وجود خدا را از پیش فرض می‌گیرد و ممکن است منطقی باشد یا نباشد. این سیستم خود قابل ارزیابی نیست، اما می‌توان چیزهای دیگر را با این اندازه گرفت. این سیستم چارچوب مشخصی از توجیه و عمل است که نمی‌توان آن را توجیه کرد (Cottingham, Wittgenstein; Religion and Analytic Philosophy, 1-18).

بر اساس نکات فوق، ایمانی حقیقی است که مستلزم فعل اخلاقی صحیح و درست باشد البته این ایمان، ایمانی نیست که برآمده از عقل و استدلال باشد، بلکه نوعی یقین و امنیت قلبی است که موجب فعل اخلاقی می‌شود.

نتیجه

نتایج حاصل از جستار حاضر عبارتند از:

- 1) از دیدگاه ویتگنشتاین حقیقت ایمان مشتمل بر سه جزء است؛ تصدیق قلبی، عمل و اقرار زبانی؛ اما آنچه در تقویت و کمال ایمان تأثیر به سزایی دارد عمل است.
- 2) تصدیق عقلی جایگاه چندانی در نظام تفکر دینی ویتگنشتاین ندارد او توجیحات فلسفی و عقلی را در باب اصول اساسی دین نمی‌پذیرد. ویتگنشتاین همانند کرکگور، تلاش برای معقول ساختن باورهای دینی را احقمانه می‌داند (Wittgenstein, *Lectures and Conversation on Aesthetics*, 58) و اندک توجهی به عقل در پذیرش باورهای دینی نمی‌کند، اما عده‌ای از مفسران در تفسیر این دیدگاه او دچار سوءتعبیر شدند و این دیدگاه او را دلالت بر نا واقع‌گرا بودن او دانستند؛ اما این موضوع به‌خودی‌خود بحث غیر شناختی باورهای دینی را مطرح نمی‌کند (Cottingham, *Wittgenstein; Religion and Analytic Philosophy*, 1-18).

در نقد این تفسیر می‌توان گفت؛ ویتگنشتاین معتقد است، اساس پذیرش باورهای دینی، تصدیق قلبی است نه تصدیق عقلی. بر این اساس فرد مسیحی مثلاً اگر به گزاره «الف» یا «ب» اعتقاد دارد، این اعتقاد برخاسته از عقلانیت یا عینیت آن گزاره نیست، بلکه اعتقادی است که برگرفته از حقیقت آن گزاره است. حقیقتی که با شور و اشتیاق قلبی به دست می‌آید؛ اما آیا چنین اعتقاد و اعتمادی به گزاره‌های دینی بدون شواهد عقلی یک‌رویه معرفتی قابل احترام است؟ در پاسخ باید گفت، برای اعتقاد به خدا باید تعهد دینی داشته باشیم و باید شیوه زندگی خود را عوض کنیم تا به رستگاری نائل شویم و این یک بینش اساسی است که به شرط بندی و احتمال عقلانی بستگی ندارد؛ زیرا بسیاری از زمینه‌های زندگی وجود دارد که اعتقاد محکم به باورهای دینی را ایجاد می‌کند و ممکن است شواهد دیگری در زندگی فرد در آینده پیدا شود که اعتقاد به چنین باوری را توجیه کند (ibid).

- 3) ایمان و باور دینی در کتاب فرهنگ و ارزش این‌گونه تعریف شده است: «به نظرم می‌رسد اعتقاد دینی، می‌تواند چیزی شبیه یک تعهد پرشورانه به یک نظام ارجاع باشد» (Wittgenstein, *Culture and Value*, 73).

دو نکته در این گزاره وجود دارد که باید بررسی شود، نکته اول اینکه ظاهر این گزاره بر نوعی نا واقع‌گرایی دلالت می‌کند، اما زمانی که واژه «اعتقاد» را تحلیل می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که «اعتقاد» مطرح شده در این گزاره اصطلاح عام اعتقاد است که به معنای تعهد پرشور است و به معنای اعتقاد به گزاره در معنای شناختی خاص نیست لذا نمی‌توان نا واقع‌گرایی را از این گزاره استنباط کرد.

نکته بعد اگر اعتقاد و ایمان دینی تعهد به یک زندگی دینی باشد، خود این تعهد نیاز به دلیل خواهد داشت و دلیل آن، اعتقاد به چنین زندگی خواهد بود. این اعتراض را با دو رویکرد می توان حل کرد: رویکرد منطقی و رویکرد روانشناسانه. در رویکرد روانشناسانه، یک تعهد نیاز به اعتقاد ندارد، گاهی ممکن است تعهد خود اعتقاد دینی را ایجاد کند، اما در رویکرد منطقی برای هر تعهد نیاز به یک اعتقادی وجود دارد؛ بنابراین اگر من خودم را متعهد به خدا می کنم، در صورتی که خدا وجود نداشته باشد، تعهد من بی ارزش خواهد بود (Cottingham, Wittgenstein; Religion and Analytic Philosophy, 1-18).

4) تفسیر ویتگنشتاین از دین، ایمان و باور دینی را به اخلاق صرف تقلیل می دهد؛ اما این تفسیر کاملاً اشتباه است. اخلاق بدون شک عنصر ضروری در هر زندگی دینی است، اما زندگی دینی علاوه بر اخلاق شامل عناصر دیگری نیز هست. اساس شکل گیری زندگی دینی متون مقدس است و در تداوم و تعالی آن اخلاق مناسب و آداب رسوم دینی نقش منحصربه فردی دارند (Hodges, Transcendence and Wittgenstein, Philadelphia. 1-19).

5) از نظر ویتگنشتاین متأخر گزاره های الهیات گرامری هستند، اما صرفاً به این معنی نیست که در دیدگاه او آن ها صرفاً دستور و قواعدی هستند که مؤمنان باید رعایت کنند، بلکه؛ بعضی از آن ها مثلاً «من گناهکار هستم»؛ و «خدا من را دوست دارد». توصیفی و برخی نگرشی هستند و به ما آموزش می دهند که چگونه زندگی کنیم (Ibid).

چهار تفسیری که از ایمان دینی ویتگنشتاین متأخر داشته باشیم، چه در طیف واقع گرایان قرار داده شود یا نا واقع گرایان، می توان بر این قول متفق بود که ایمان دینی نقش بسزایی در تکامل اخلاقی و معنوی انسان دارد، قطع نظر از اینکه به وجود عینی و مستقل مفاهیم و آموزه های دینی اعتقاد داشته باشیم یا نه.

6) رابطه مؤمن با محتوای ایمان دینی در قالب رضایت فکری اشتباه است، بلکه این رابطه باید وجودی و منجر به تعالی اخلاقی شود، زیرا این نحوه و کیفیت زندگی است که می تواند فردی را به خدا معتقد کند. در حقیقت خدا در تجارب فردی هر فردی خود را نشان می دهد، منظور از تجربه، تجربه حسی نیست که وجود این موجود را اثبات کند، بلکه تحمل رنج های گوناگون است (Clack, Wittgenstein, Frazer and Religion, 24-25).

7) نباید نگرش تاریخی به مسیحیت داشته باشیم، باید از مفاهیم و آموزه های دین مسیح برای زندگی کاملاً متفاوت استفاده کنیم (Wittgenstein, 1980, 132)؛ زیرا روایات و تفاسیر دینی - تاریخی، برای عملکرد دینی اهمیتی ندارد، آنچه مهم است، حقیقت روایت دینی - تاریخی است و این حقیقت را می توان با عشق دریافت کرد (Aikin & Hodges, Wittgenstein; Dewey and Possibility of).

(Religion, 1-19).

8) از نظر ویتگنشتاین دین در آگزیستانس انسان تأثیر مثبت دارد و باعث تکامل وجودی می‌شود، به این دیدگاه او نقدی وارد شده که ادبیات و مفاهیم ادبی هم در آگزیستانس انسان تأثیر مثبت دارد، پس چرا به جای دین از ادبیات استفاده نمی‌کنیم؟
در پاسخ به این نقد باید گفت، آنچه دین را از ادبیات، جدا می‌کند طریقه و روش بانفوذ آن است که در زندگی ما به هم تنیده شده است و هدایت زندگی انسان را بر عهده دارد.
9) اقرار زبانی در هر تفکر دینی جزئی از آن نظام و تفکر است، در صورتی که گفته شده، در تفکر فلسفی ویتگنشتاین زبان خالق واقع است و خدا منهای زبان وجودی ندارد، اما در رویکرد نویسنده مقاله، این دیدگاه جایگاهی ندارد، زیرا مبانی فکری، تجارب و نحوه زندگی و شخصیت او گویای این است که او به خدای واقعی و بیرون از احساس معتقد بود.

منابع

- پورحسن، قاسم، «بررسی انتقادی نظریه نحوه معیشت ویتگنشتاین و عمق نفوذ آن در تفکر دینی» جستارهای فلسفه دین، ش 1، 1391، (صص 17-50).
- پیرس، دیوید، ویتگنشتاین، ترجمه نصرالله زنگویی، سروش، تهران، 1379.
- حجت، مینو، بی‌دلیلی باور: تأملی در باب یقین ویتگنشتاین، هرمس، تهران، 1387.
- خزاعی، زهرا، «باور دینی؛ انگیزش و التزام اخلاقی»، الاهیات تطبیقی، ش 12، 1393، (صص 85-98).
- ساجدی، ابوالفضل، «ایمان‌گرایی و فلسفه ویتگنشتاین»، قبسات، ش 35، 1384، (صص 159-180).
- ساجدی، ابوالفضل، «مناسبات دین و اخلاق»، معرفت اخلاقی، ش 7، 1390، (صص 23-52).
- عبداللهی، محمدعلی، «ویتگنشتاین؛ انکار زبان خصوصی و مسئله ایمان دینی»، پژوهش‌نامه فلسفه دین، ش 2، 1390، (صص 65-78).
- کتاب مقدس، ترجمه ویلیام گلن، هنری مرتن، فاضل‌خان همدانی، اساطیر، تهران، 1383.
- نراقی، احمد، رساله دین‌شناخت، طرح نو، تهران، 1378.
- ویتگنشتاین، لودویگ، درباره اخلاق و دین، ترجمه مالک حسینی و بابک عباسی، هرمس، تهران، 1388.
- ویتگنشتاین، لودویگ، فرهنگ و ارزش، گردآوری: جی. اچ. فن‌رایت با همکاری هایکی نیمان، ترجمه امید مهرگان، تهران، 1381.
- Aikin, Scott F. Hodges, Michael P. "Wittgenstein; Dewey and Possibility of Religion", in:

- Journal of Speculate Philosophy*, Vol. 20, NO. 1, 2006, (pp. 1-19).
- Clack, Brian, *Wittgenstein, Frazer and Religion*, Macmillan Press, 1962.
- Cottingham, John, *Wittgenstein; Religion and Analytic Philosophy*, Oxford: Oxford University Press, 2009.
- Hodges, Michael P, *Transcendence and Wittgenstein*, Philadelphia: Temple University Press, 1991.
- Huang, Yong, "Foundation of Religious Beliefs after Foundationalism: Wittgenstein between Nielsen and Philips", in: *Religious Studies*, Vol. 31, No. 2, 1995, (pp. 251-267).
- Malcolm, Norman, *Wittgenstein: A Religious Point of View?* Edited by a Response by Peter Winch, Newyork: Cornell University Press, 1997.
- [Morris](#), Robert, "Concept of Grammar and Wittgenstein's Philosophy as Therapy", in: *Critical Inquiry*, Vol. 34, No. 3, 1995, (pp. 130-165).
- Nielson, Kai, "Wittgenstein Fideism", *Philosophy*, Vol. 42, No. 161, 1967.
- Philips, D. Z, *Faith and Philosophical Enquiry*, London: R. & KP, 1970.
- Plant, Bob, "Wittgenstein: Religious Passion and Fundamentalism", in: *The Journal of Religious Ethics*, Vol. 41. No. 2, 2013, (pp. 280-309).
- Rhess, Rush, *Ludwig Wittgenstein: Personal Recollections*, Oxford: Oxford University Press, 1984.
- Richter, Duncan, "Missing the Entire Point: Wittgenstein", in: *Religious Studies*, vol. 37, NO. 2, 2001, (pp. 161-175).
- Sharp, Eric J. *Comparative Religion: A History*, London: Gerald Duckworth & Co. Ltd, 1994.
- Stiver, Dan R. *The Philosophy of Religious Language: Sign, Symbol and Story*, Oxford: L. Blackwell, 1996.
- Winch, Peter, Understanding a Primitire Society, in *Ethics and Action*, London, 1972.
- Wittgenstein, L. *On Certainty*, ed. G. E. M. Anscombe & G. H. von Wright, trans. D. Paul & G. E. M. Anscombe, Oxford: Blackwell (References and to Sections), 1969b.
- Wittgenstein, L. *Philosophical Investigations*, translated by G. E. M. Anscombe, Oxford:

Blackwell, 1953.

Wittgenstein, Ludwig, *Culture and Value*, translated by Peter Winch, Chicago: The University of Chicago, 1984.

Wittgenstein, Ludwig, *Lectures and Conversation on Aesthetics, Psychology and Religious Belief*, ed. Cyril Barret, Oxford: Black well, 1966.

Wittgenstein, Ludwig, *Tractatus, Logio-philosophicus*, Translated by D. F. Pears and B. F. M. Guinnes, London & Newyork: Routledge Classics, 1961-1975.

Zalece, Jame, *Wittgenstein, Faith and Religion as Gramer, Philosophy*, vol. 930, NO. 330, 2018, (PP. 1-25).